

گرایش‌ات ناسیونالیستی و ملی‌گرایی استقلال سیاسی و عملی مثبتی ندارند!

بهرام رحمانی

bahram.rehmani@gmail.com

حق تعیین سرنوشت و حق دموکراتیک، حق انسانی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی همه خلق‌های ایران از جمله آذربایجانی‌ها است. این حق از دوران مشروطیت تاکنون مطرح بوده و هنوز هم هست. این حق قابل دفاع بوده و طبیعتاً هر نیرو و انسان آزاده‌ای این حق را به رسمیت می‌شناسد و برای تحقق آن مبارزه می‌کند.

از این دیدگاه به «بیانیه» تحت عنوان «به آرزوهای مردم شلیک نکنید»؛ می‌پردازم که اخیراً منتشر شده است. به نظر می‌رسد نویسندگان و امضاءکنندگان بیانیه «به آرزوهای مردم شلیک نکنید»؛ دچار نوعی توهم و هذیان‌گویی شده‌اند. بنابراین «گرایش‌ات ناسیونالیستی و ملی‌گرایی استقلال سیاسی و عملی مثبتی ندارند!»

به آرزوهای مردم شلیک نکنید!

بیانیه تحلیلی گروهی از فعالان ملی و مدنی آذربایجان

درباره بازی خطرناک حزب دمکرات کردستان ایران

امضا کنندگان اولیه بیانیه 23 ژوئیه 2020

لطیف (آراز) حسینی، حبیب آدرسینا، عذرا آذری، علی رضا اردبیلی، سربه اردبیلی (حکمت)، کریم اصغری، عبدالله امیر هاشمی (جوانشیر)، محمد انصاری، بابک بخت اور، مجید تونوجو، اسماعیل حمیلی، اورال حانمی، بهروز حقی، آیدین خواجه ای، شاهین خیاوی، دومان رادمهر، ابراهیم رضایی، مسعود زمانی، سوئل سلیمانی، یونس شاملی، بابک شاهد، اصغر شکبیا، سیمین صبری، رضا طالبی، میلاد طالبی، افشار عباسی، سهیلا عزیزی، سعید عزیزی، قهرمان قنبری، طاها کرمانی، باشار کریمی، تورکمن گمیچی، امیر ماکویی، میلاد میانالی، آراز نسیمی، محمد رضا هینت.

موضوع از این قرار است که: «سایت کوردستان میدیا در رابطه با اخبار کورنا در کردستان، «استان ارومیه» را هم بخشی از کردستان آورده است که نگرانی و یا خشم نویسندگان این بیانیه را برانگیخته است تا به نام «بیانیه» یک نوشته بسیار آشفته را سرهم‌بندی کنند.

ماکو، خوی، سلماس و ارومیه و روستاهای آن‌ها صدها سال است که محل زندگی مشترک آذربایجانی‌ها، کردها، ارمنی‌ها و... هستند. یعنی برخلاف ناسیونالیست‌ها و ملی‌گرایان آذربایجانی به‌ویژه امضاءکنندگان بیانیه مورد بحث، مردمانی که در این منطقه زندگی می‌کنند هیچ‌کس مهمان نیست، بلکه برعکس همه‌شان صاحب خانه هستند. و رابطه آن‌ها با همدیگر، بسیار هم دوستانه و طولانی و پایدار است.

اما این بیانیه با توهین به مردم کرد و دفاع از حکومت ترکیه و ایران، تفکر مالخولیایی و توهم‌برانگیز خود را به نمایش گذاشته‌اند.

در این بیانیه آمده است: «جمهوری اسلامی سعی در القا این تصویر را دارد که آنچه در شمال سوریه و جاهایی از عراق شاهد آن بوده‌ایم، می‌تواند توسط دستجات سیاسی مسلح که منتظر فرصتی برای اشغال شهرهای آذربایجان هستند، عملی شود. بنابراین سناریو، یک خلاء قدرت در نتیجه سرنوشتی و حتی تضعیف کنترل رژیم جمهوری اسلامی در غرب آذربایجان به‌وجود می‌آید، که می‌تواند فرصت طلایی برای برخی سازمان‌های سیاسی مسلح گردد تا به ادعاهای اشغال‌گرایانه خود جامه عمل ببوشانند.»

روشن است که نویسندگان این بیانیه نه از حکومت جهل و جنایت اسلامی، بلکه از مردم کرد می‌ترسند! و به همین دلیل به آغوش حکومت اسلامی افتاده‌اند:

«آنچه که رژیم را برنده بلامنازع در جنگ روانی فوق می‌کند، علاوه بر ادعاهای ارضی کنونی گروه‌های مسلح کردی، خاطره مردم آذربایجان در مورد وقایع نقده(سولدوز) در سال ۱۳۵۸ است که به‌عنوان تجربه‌ای عملی در اشغال و کشتار مردم آذربایجان از سوی حزب دمکرات کردستان ایران جدیت این ادعاهای ارضی را صد چندان می‌کند... ماجرا از آنجا آغاز شد که در ۳۱ فروردین سال ۱۳۵۸ حزب مذکور اقدام به برگزاری تجمع مسلحانه و تیراندازی و ارباب مردم در شهر می‌کند. اهالی شهر از طریق ریش‌سفیدان خود خواستار خروج این ستیزه‌جویان می‌شوند که در مقابل حزب مذکور با کشتار ده‌ها نفر به اشغال سه‌روزه شهر دست می‌زنند که در نهایت با مقاومت اهالی و کمک با تاخیر دولت مرکزی غانله خاتمه می‌یابد.»

این‌جا ذهنیت نژادپرستی نویسندگان این بیانیه، به اوج خود می‌رسد به‌طوری که در واقعه نقده حکومت اسلامی را تبرئه می‌کنند و حزب دموکرات کردستان ایران را عامل اصلی آن معرفی می‌کنند. اما خوشبختانه در این مورد آن قدر سند و شاهد وجود دارد که نویسندگان این بیانیه قادر نیستند با نوشته آشفته خود، تاریخ جامعه را وارونه نشان دهند.

پس از انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران، بخش بزرگی از مردم آزادی‌خواه کردستان، حکومت اسلامی را قبول نداشتند با تعرض همه‌جانبه حکومت تازه به‌قدرت رسیده مواجه شده بودند. خمینی، فرمان داده بود همه نیروهای حزب‌اللهی، سپاه، ارتش، پلیس، ژاندارمی، اطلاعاتی و امنیتی با توپ و تانک و جت‌های جنگنده و هلی‌کوپترهای جنگی، از همه نقاط ایران راهی کردستان شوند. همه این نیروهای سرکوب بدون اجازه ملاحسنی، جرات کوچک‌ترین عملیاتی را در این منطقه حساس کشور نداشتند. عموماً مقامات و مسئولین حکومتی در رده‌های مختلف سیاسی، نظامی، امنیتی و غیره کلیه اقدامات خود در این منطقه، از طریق مشورت و تبادل‌نظر با ملاحسنی پیش می‌بردند.

جنگ فروردین ماه سال ۱۳۵۸ در نقده که با سیاست‌ها و عملکردهای غلط حزب دموکرات کردستان ایران آغاز شد دستاویزی به‌دست حکومت و نماینده آدمکش آن غلامرضا ملاحسنی داد که به اعتراف خودش، در نقده و پیرامون نقده از کشته‌ها پشته‌ها بسازد! جنگ نقده به‌هیچ‌وجه جنگ میان کرد و ترک نبود. چرا که کردها و ترک‌ها سده‌ها در کنار هم زندگی کرده بودند و هیچ‌گونه درگیری باهم نداشتند. این جنگ ملاحسنی و حکومت‌شان علیه مردم کرد و حزب دموکرات کردستان ایران در این شهر و اطراف آن بود. در نتیجه نیروهای وحشی ملاحسنی بسیاری از مردم بی‌گناه و بی‌دفاع نقده را کشتار کردند.

جمشید بابازاده سرپرست گروه اعزامی مجاهدین (در آن دوران به گروهی از نیروهای حکومتی را مجاهد می‌نامیدند) ارومیه اعلام کرد حادثه خونین درگیری میان ترک‌ها و کردها از اتصال کابل برق به وجود آمده است. او توضیح داد: در حین برگزاری میتینگ حزب دموکرات کردستان در شهر نقده در حالی که هیچ درگیری در شهر وجود نداشت از طرف ورزشگاه صدایی شبیه به شلیک گلوله شنیده می‌شود که بعد از جست‌وجوهای انجام شده مشخص شد که صدا ناشی از اتصال کابل برق بوده است.

اما روزنامه کیهان، ۶ اردیبهشت ۱۳۵۸، صفحه ۱، نوشت:

«به‌دنبال حوادث نقده که به کشته‌شدن تنی چند از مردم این شهر منتهی شد حزب دموکرات کردستان در اطلاعیه‌ای از خبرنگاران داخلی و خارجی دعوت کرد برای نشر حقایق فاجعه نقده به این شهرستان سفر کنند تا از تحریف واقعیات خودداری شود.

در این اطلاعیه ضمن انتقاد از آنچه که سانسور اخبار در صدا و سیما خوانده شده است خبر مربوط به اتصال سیم برق در نقده که منشا جریانات این شهر عنوان شده است تکذیب و تاکید شده است: به‌علت تیراندازی در این میتینگ سه نفر کشته شده‌اند.»

۵ اردیبهشت ۱۳۵۸ - جمع‌آوری ۱۵۰ جسد از معابر شهر نقده. سرپرست گروه اعزامی مجاهدین ارومیه به نقده گفت: حدود ۱۵۰ جسد از معابر شهر نقده جمع‌آوری شده است و در محوطه بیمارستان شیر و خورشید سرخ نقده نگاه‌داری می‌شود تا توسط بستگان‌شان شناسایی شوند.

روزنامه اطلاعات ۶ اردیبهشت ۱۳۵۸، صفحه ۳، نوشت:

«آرامش بعد از طوفان در نقده / آخرین اخبار از شهر جنگ زده نقده

به‌دنبال يك هفته جنگ و گریز در نقده با استقرار ارتش و پاسداران انقلاب، نقده آرامش نسبی خود را باز یافته است.

گفته می‌شود نزدیک به ۲ هزار نفر در جریان ناآرامی‌های نقده ناپدید شده‌اند که احتمال می‌رود این عده به‌خاطر ناآرامی‌های چند روز گذشته به شهرهای دیگر روی آورده‌اند.

عزالدین حسینی امروز طی تلگرامی به آیت‌الله طالقانی به‌خاطر اعزام مجاهدین و اکیپ پزشکی به شهرستان نقده از ایشان تشکر کرد.»

حزب دموکرات کردستان، عموماً سیاست سازش با حکومت اسلامی را در پیش گرفته بود اما کومه‌له، به‌عنوان یک جریان چپ، حکومت اسلامی را قبول نداشت برای دفاع از دستاوردهای انقلاب ۱۳۵۷، یک مقاومت عظیم مردمی را در مقابل یورش نیروهای وابسته به حکومت سازمان داده و رهبری می‌کرد.

در واقع حمله حکومت اسلامی به کردستان، از همان بهار آزادی آغاز شد و ابعاد این جنگ حکومت علیه مردم آزادی‌خواه و حق‌طلب کردستان، روزبه‌روز همه‌جانبه‌تر و وسیع‌تر گشت.

هنوز چند ماه پس از پیروزی انقلاب مردم در بهمن ۱۳۵۷ نگذشته بود که خمینی، بنیان‌گذار حکومت جهل و جنایت اسلامی، فرمان حمله همه‌جانبه هوایی و زمینی به کردستان را صادر کرد و آن‌چنان جنگ داخلی را به مردم کردستان تحمیل کردند که پیروزی انقلاب مردم را در همان آغاز به کام مردم زهر کردند. یکی از کسانی که جنگ داخلی را در کردستان دامن می‌زد ملاحسنی و همفکرانش بودند. قتل‌عام مردم بی‌گناه کردستان توسط سپاه پاسداران، قتل‌عام قارنا، ایندراقاش، یوسف کندی، قم قلعه در اطراف مهاباد و...، پرونده قطور و اسناد کافی برای محکوم کردن سران حکومت اسلامی ایران، به‌عنوان جنایت علیه بشریت هستند.

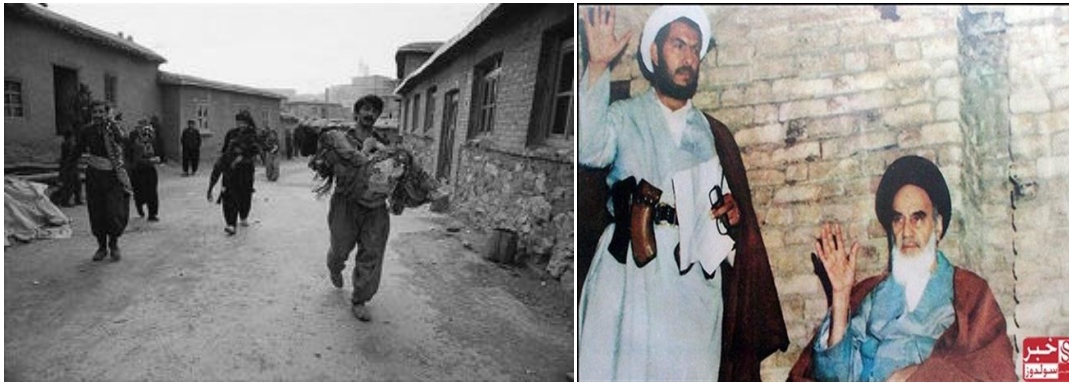
ملاحسنی در آن دوره، طی اطلاعیه‌ای از همه جوانان و مردم آذربایجان غربی خواست برای پاک‌سازی روستاهای آذربایجان غربی، در بسیج ارومیه ثبت‌نام کنند. او، در این اطلاعیه خود را «فرمانده پاک‌سازی منطقه» معرفی کرد.

در سال ۱۳۵۸، هم‌زمان با آغاز نخستین جنگ سراسری حکومت اسلامی علیه مردم آزادی‌خواه و انقلابی کردستان و بعد از راه‌انداختن جنگ داخلی نقده، که در آن، تعدادی از افراد کمیته نقده و افراد حزب دموکرات کشته شدند، در یازدهم شهریور ماه ۱۳۵۸ برابر با ۲ سپتامبر ۱۹۷۹، پاسداران ملاحسنی و معبودی، با حمایت ارتش و ژاندارمری، به روستای قارنا حمله کردند. در این حمله، ابتدا روحانی ده با قرآن به استقبال آن‌ها رفت و خواست به کشتار مردم خاتمه دهند، اما مهاجمان او را کشته و قرآن را هم پاره می‌کنند.

قارنا روستایی، در هفت کیلومتری شهرستان سلدوز (نقده) است. نیروهای جهل و جنایت و ترور تحت فرماندهی ملاحسنی در حمله وحشیانه خود به این روستا، ۶۸ نفر را به قتل می‌رسانند.

جنایت قارنا، به‌حدی فجیع بود که حتی خلخال آدمکش نیز در نامه‌ای به آیت‌الله خمینی، نوشت: «جریانات جان‌سوز قارنا دل هر انسانی را می‌سوزاند. عمال ملاحسنی شصت و پنج نفر را به طرز فجیع کشته‌اند و اگر امام به این امر جان‌سوز رسیدگی نفرماید پس کدام مقام رسیدگی کند؟»

این سخنان کسی‌ست که جنایاتش کمتر از جنایات ملاحسنی نبوده است. به عبارتی همه کسانی که در حکومت اسلامی ایران، صاحب پست و مقام و مسئولیتی شده‌اند نخست عمق سرسپردگی و فداکاری‌شان به حکومت را باید در کشتار مردم کردستان، جبهه‌های جنگ، جوخه‌های مرگ و آدم‌کشی نشان می‌دادند و سپس به پست و مقام می‌رسیدند و همچنین حتی یک‌شبه صاحب ثروت‌های بادآورده نیز می‌شدند. و هنوز هم این سیاست‌های ضدانسانی و جنایت‌کارانه حکومت اسلامی با شدت بیشتری ادامه دارد.



پس از یک مقدمه آشفته و ضد و نقیض در این بیانیه آمده است: «متن حاضر نتیجه یک همفکری در مقیاسی وسیع نه صرفاً به معنی کمی است. افراد متعددی از میان فعالین آذربایجانی متعلق به انواع نحله‌های فکری در تدوین اولیه و اصلاح متن این بیانیه تحلیلی، سهیم بوده‌اند. با وجود تمام اختلافات فکری و سلیقه‌های سیاسی، یک باور مهم، در میان نویسندگان این متن، مشترک بوده است: اعتقاد به مسئولیت نسل حاضر از مردمان ایران و دیگر کشورهای منطقه برای ساختن سرنوشت خود به دست خود و ایجاد رویکردی سازنده در نگاه به تاریخ روابط با همسایگان خود با پایان دادن به طلبکاری از دیگران و ذکر مصیبت یک باور مشترک دیگر نویسندگان و تأییدکنندگان این متن، لزوم "بهبتر کردن اوضاع" در ایران و منطقه است. با تأکید بر این‌که امکان "بدتر شدن اوضاع" در صورت عدم درک مسئولیت نسل حاضر برای اجرای نقش خود نیز، وجود دارد.»

در ادامه بیانیه آمده است: «شان کتابت این بیانیه در رابطه با ادعای ارضی و زمینه‌سازی برای پاکسازی قومی از سوی یک جریان سیاسی مسلح گردی است...»

به‌نظر می‌رسد نویسندگان این بیانیه، چندان تحولات جامعه ایران را دنبال نکرده‌اند چرا که می‌گویند: «آخرین حرکت مهم سیاسی برعلیه رژیم، همان تظاهرات بعد از انتخابات ۱۳۸۸ بود که آن‌هم به بخشی از تهران و مواردی کوچک در معدودی از شهرستان‌ها محدود ماند. بعد از آن، ما شاهد اعتراضاتی بوده‌ایم که بیش‌تر از جنس خیزش‌های آنی بوده است (مثل اعتراضات مال‌باختگان و اعتراض به گرانی بنزین) یا از نوع عکس‌العمل انسانی عاطفی و آنی (اعتراض به دروغ‌گویی رژیم در سرنگونی هواپیمای اوکراینی).

در حالی که بین اعتراضات سال‌های ۷۸ (حمله به کوی دانشگاه و اعتراضات خیابانی آن) و اعتراضات ۸۸ (پس از انتخابات ریاست‌جمهوری و اعتراضات سراسری پس از آن) ۱۰ سال فاصله وجود داشت. اما حالا بین دو اعتراض بزرگ سال‌های ۹۶ و ۹۸ که تقریباً سراسر کشور را در بر گرفته فقط دو سال فاصله بوده است.

در فواصل اعتراضات بزرگ ضدحکومتی ۹۶ و ۹۸، اعتراضات تقریباً کوچک‌تر و با شدت کمتر اما ماهانه و مداوم و مستمر علیه حکومت در جریان بوده است. اعتراضات و اعتصابات کارگران نیشکر هفت‌تپه، هپکو، مال‌باختگان موسسات اعتباری و تجمعات اعتراضی بازنشستگان از این نوع هستند. در واقع حکومت اسلامی تقریباً ماهانه با زلزله‌های سیاسی خفیف ناشی از اعتراضات و تجمعات کوچک‌تر روبه‌رو است که در فواصل و لابه‌لای اعتراضات بزرگ‌تری رخ می‌دهند.

موضوع اعتراضات سال‌های ۷۸ و ۸۸، عمدتاً از جنس اختلافات درون حاکمیتی و بین جناح‌های مختلف اصلاح‌طلب و اصول‌گرای حکومت بودند.

مطالبه اولیه دانشجویان اعتراضات ۷۸ بازگشایی روزنامه توقیف شده «سلام» و محور اعتراضات سال ۸۸ شعار «رای من کجاست» بود ولی اعتراضات ۹۶ و امسال و این هفته از جنس درون حاکمیتی و بین جناح‌های خواهان حفظ حکومت اسلامی نیست.

اعتراضات عظیم سال‌های ۹۶ و ۹۸، اعتراض مردمی و ضدحکومتی بوده‌اند که از وضعیت موجود به تنگ آمده و علیه کل حکومت به خیابان‌ها آمدند.

اگرچه اعتراضات اخیر با دلیل اقتصادی و اعتراض به افزایش قیمت بنزین شروع شد ولی گستردگی و انباشت نارضایتی‌های متنوع مردم از حکومت، این اعتراضات را سریعاً به سمت شعارهای سیاسی علیه حکومت و مقامات سوق داده و با توجه به واکنش حکومت و سازمان سرکوب آن، دیگر نمی‌توان اعتراضات را صرفاً در چارچوب اعتراض صرف به افزایش قیمت بنزین، محدود کرد.

حکومت نسبت به اعتراضات سال‌های ۹۶ و ۹۷ با سرعت و حجم بیش‌تری به استفاده از سلاح گرم و شلیک مستقیم گلوله به سوی معترضان روی آورد که نتیجه آن مورد اصابت قرار گرفتن شمار قابل ملاحظه‌ای از مردم در اعتراضات است.

کل حاکمیت یعنی از دولت حسن روحانی و وزارت کشور آن، نیروهای انتظامی و امنیتی، شورای عالی امنیت ملی و شورای امنیت کشور، سپاه و آیت‌الله علی خامنه‌ای رویکرد هماهنگی در ضرورت مقابله با مردم و سرکوب اعتراضات داشتند. هم عبدالرضا رحمانی فضلی وزیر کشور تهدید به برخورد با معترضان کرده، هم حسن روحانی از افزایش قیمت بنزین دفاع کرده و هم آیت‌الله خامنه‌ای با دفاع از تصمیم نظام، معترضان را «اشرار» خوانده و از مسئولین امنیتی خواسته بود که با معترضان برخورد کنند.

بنابراین معلوم نیست که چرا نویسندگان این بیاتیه دعوای درون حکومتی سال ۸۸ را این قدر برجسته کرده و به اعتراضات سال‌های اخیر مردمی اهمیتی نداده‌اند؟!

نویسندگان این بیاتیه به شدت نگران تضعیف حکومتی اسلامی هستند چرا که نوشته‌اند: «... بنابراین سناریو، یک خلاء قدرت در نتیجه سرنگونی و حتی تضعیف کنترل رژیم جمهوری اسلامی در غرب آذربایجان بوجود می‌آید، که می‌تواند فرصت طلایی برای برخی سازمان‌های سیاسی مسلح گرد باشد تا به ادعاهای اشغالگرایانه خود جامه عمل بپوشانند...»

در ادامه این بیاتیه در رابطه با جنگ نکرده، کاملاً حقانیت به حکومت اسلامی داده می‌شود و صرفاً حزب دمکرات کردستان ایران به عنوان یک جریان اشغالگر معرفی می‌گردد: «اما آنچه که رژیم را برنده بلامنازع در جنگ روانی فوق می‌کند، علاوه بر ادعاهای ارضی کنونی گروه‌های مسلح کردی، خاطره مردم آذربایجان در مورد وقایع نکرده (سولدوز) در سال ۱۳۵۸ است که به عنوان تجربه‌ای عملی در اشغال و کشتار مردم آذربایجان از سوی حزب دمکرات کردستان ایران جدیت این ادعاهای ارضی را صد چندان می‌کند. جهت یادآوری اشاره می‌شود که «نکرده» با نام تاریخی سولدوز شهری در جنوب استان آذربایجان غربی است که ساکنان ترک و گرد آن نمونه خوب همزیستی را داشته‌اند. ماجرا از آنجا آغاز شد که در ۳۱ فروردین سال ۱۳۵۸ حزب مذکور اقدام به برگزاری تجمع مسلحانه و تیراندازی و ارباب مردم در شهر می‌کند. اهالی شهر از طریق ریش‌سفیدان خود خواستار خروج این ستیزه‌جویان می‌شوند که در مقابل حزب مذکور با کشتار ده‌ها نفر به اشغال سه‌روزه شهر دست می‌زنند که در نهایت با مقاومت اهالی و کمک با تاخیر دولت مرکزی غانله خاتمه می‌یابد.»

در این بیاتیه ادعاهای رجب طیب اردوغان رییس جمهوری فاشیست ترکیه تکرار می‌شود:

«درست است که بسیاری از خونریزی‌ها و اقدامات افراطی منطقه از سوی نیروهای افراطی و جریان‌های تحت رهبری گروه‌های گردی وابسته به حزب کارگران کردستان (پکک) بوده است، اما سکوت رسانه‌های احزاب مسلح گرد ایرانی در قبال گزارشات سازمان ملل، سازمان عفو بین‌الملل، سازمان دیده‌بان حقوق بشر در مورد وقوع این جرم‌ها، بسیار معنی‌دار است. امروز در حالی که سهم مردمان گرد از ترکیب اهالی سوریه بین ۵ تا ۸ درصد اعلام می‌شود، یک سوم خاک این کشور از سوی نیروهای تحت کنترل حزب کارگران کردستان (پکک) اشغال شده است و اعراب، ترکمانان و مسیحیان ساکن این اراضی اشغالی در معرض انواع پاک‌سازی‌های انتیکی، تخریب منازل و روستاها، مالیات‌دهی و سربرازدهی اجباری قرار گرفته‌اند. این رفتارها، اقدام اخیر حزب دمکرات کردستان ایران را، از جدیتی بیش‌تر از یک تبلیغات پوپولیستی برخوردار می‌کند.»

در این بیاتیه حتی یک جمله از حملات وحشیانه حکومت ترکیه به مردم روزآوا و اشغال کانتون عفرین و حمایت از گروه‌هایی تروستی اسلامی داعش و غیره نیامده و صرفاً مواضع اشغالگری و نسل‌کشی اردوغان را تکرار شده است. نویسندگان و امضاءکنندگان این بیاتیه مبارزه مسلحانه در مقابل حکومت‌های آدم‌کش را «بازتولید فرهنگ خشونت» نامیده‌اند: «بعد مهم دیگر این مسأله، هزینه و عوارض بلند مدت توسل به اسلحه در بازتولید فرهنگ خشونت است که در تضاد با ارزش‌هایی چون مدارا، صلح و حسن همجواری، توسعه پایدار در کل منطقه را تخطئه می‌کند.»

این بیاتیه به‌طور ضمنی از حکومت مرکزی عراق دفاع می‌کند و می‌نویسد:

«دولت اقلیم گردی در شمال عراق، در مسأله فروش نفت و امر تقسیم متناسب ثروت ملی کشور، به توافقات رسمی خود با دولت مرکزی، عمل نکرده و نمی‌کند. از جمله این نقض عهد، فروش مستقلانه نفت خام به کشورهای خارجی بدون توافق با بغداد است.»

دولت اقلیم کردستان، با سوءاستفاده از بحران بلاتکلیفی ناشی از هجوم داعش به شهرهای عراق، دست به اشغال کرکوک زده و به‌عنوان اولین اقدام، مرکز ثبت احوال این شهر را برای پرونده‌سازی‌های آینده به آتش کشید. این نیروها در ادامه به پاک‌سازی انتیکی محلات شهری و روستاهای عرب‌نشین و ترکمان‌نشین کرکوک و به آتش کشیدن منازل و روستاهای آنان اقدام نمودند. علیرغم وجود قراردادهای رسمی با دولت مرکزی عراق و کسب اختیاراتی که در هیچ ساختار فدراتیو در دنیا نمونه ندارد (مثل داشتن ارتش خودی)، برگزاری یکطرفه فراندوم جدایی از عراق با سوءاستفاده از یک بحران بزرگ ملی ناشی از هجوم نیروهای داعش به شهرهای عراق.»

به یاد داریم که به‌دلیل فراندوم در اقلیم کردستان حکومت‌های ترکیه، ایران و عراق علیه اقلیم کردستان لشکرکشی کردند با وجود این که حکومت اقلیم کردستان تا خرخره وابسته به این سه حکومت است.

نویسندگان این بیاتیه حتی حزب دموکراتیک خلق‌های ترکیه را از حملات خود بی‌نصیب نگذاشتند:

«حزب عمده‌گرای HDP در پارلمان ترکیه، با شعار "حزب همه ترکیه بودن" در سال ۲۰۱۵، مورد توجه قرار گرفت. در آن تاریخ، انتظار می‌رفت که حزب با شرکت در حیات سیاسی ترکیه، منشأ تحولات مثبت مخصوصاً در پایان دادن به ترور در جامعه ترکیه باشد. در این فضای مثبت و موج امید به آینده بود که در انتخابات پارلمانی تابستان ۲۰۱۵ (۷ ژوئن) موفق به کسب ۸۰ کرسی پارلمانی شد. رهبر این حزب در جریان کاندیداتوری برای پست ریاست جمهوری طی دو انتخابات متوالی (۲۰۱۴ و ۲۰۱۸)، آرای حدود ۴ میلیون شهروند ترکیه را کسب کرده است. علیرغم تبدیل شدن این حزب به بخش مهمی از بدنه سیاسی کشور و استفاده از همه مزایای سیاسی و قانونی موجود، این جریان سیاسی عملاً از قطع ارتباط با جریان تروستی مستقر در قندیل عراق (پکک) یا ناتوان بوده یا این‌که نسبت به این کار بی‌میل بوده است. برخی نمایندگان این حزب در اوج دوران آشتی و اصلاحات موسوم به «چوزوم سورجی» (پروسه حل)، دولت ترکیه را تهدید به عملیات تروستی می‌کردند، نمایندگان پارلمانی خود را برای شرکت در تشییع جنازه و مجالس ترحیم بمب‌گذاران انتحاری متعلق به حزب کارگران کردستان (پکک) و داعش اعزام می‌کردند. تاثیر مستقیم این‌گونه رفتارها که ح د پ نه در محکومیت تروریسم پ ک ک بلکه در جهت تبلیغات و اعتبار دهی

به آن از خود نشان داد، ایجاد بدبینی و بی‌اعتمادی در سیاستمداران منطقه، نسبت به گشایش مسئله ملی و بستن قرارداد و دادن اختیارات اداره محلی به احزاب منسوب به گروه‌های انتیکمی است.»
این سخنان دقیقاً همان اتهاماتی است که اردوغان و دولت فاشیست او به حزب دموکراتیک خلق‌ها زده و صدها شهردار منتخب مردم از این حزب را با رهبر آن دمیرتاش زندانی کرده است.

این بیانیه ادامه می‌دهد: «در میان نیروهای سیاسی مسلح کرد، توهم کشورسازی براساس هوسی ماجراجویانه شامل شهرهای ترک‌نشین غرب آذربایجان در فاصله سواحل غربی دریایچه اورمیه با مرزهای ترکیه بی‌طرفدار نیست. در این زمینه می‌توان به انشعاب جناح حسن‌زاده حزب دمکرات در ۱۶ دسامبر ۲۰۰۶ اشاره کرد که در نتیجه بروز این قبیل افکار خطرناک در نزد برخی از رهبران حزب دمکرات کردستان ایران، اتفاق افتاد. جرقه آن پروسه از سوی شخصی بنام رامبد لطف‌پوری، از اعضای این حزب زده شد.» این بیانیه به عنوان سند، نامه دکتر علیرضا نظمی افشار به هجری در رابطه با مصاحبه رامبد لطف‌پور را پیش می‌کشد. «سندی» که در همان زمان با پاسخ مصطفی هجری رد شد: «درج مصاحبه رامبد لطف‌پوری که دقیقاً در جهت عکس سیاست حزب در این زمینه می‌باشد در روزنامه «کردستان» اشتباهی بوده است که از طرف انتشارات حزب ما روی داده و ما به‌محض اطلاع از آن در وب‌سایت حزب توضیح دادیم که این مطالب نظر مصاحبه‌کننده است نه نظر حزب دمکرات کردستان ایران و در شماره آینده روزنامه «کردستان» نیز این توضیح را درج خواهیم کرد، تا هیچ‌گونه شبهه‌ای در این مورد باقی نماند. ... لذا چنین اشتباهاتی از هر طرف که روی دهد نباید موجب نگرانی باشد. به ویژه که شخص مصاحبه‌کننده نه از اعضای رهبری حزب و نه (از کادرهای) سیاست‌گذاری حزب می‌باشد.»

امضاءکنندگان بیانیه رسماً و علناً از سرکوب و خشونت دیکتاتوری‌ها دفاع می‌کنند: «در دولت‌های مدرن (خواه دموکراتیک خواه دیکتاتوری) حق اعمال خشونت در انحصار دولت حاکم است و هیچ حزب سیاسی و دسته دیگری تحت هیچ عنوان حق حمل اسلحه و حق اعمال هیچ نوع خشونت را ندارد. ... این اصل از نظر تئوری عمری نزدیک به پنج قرن دارد و نظریه‌پرداز اصلی آن، Jean Bodin (۱۵۹۶-۱۵۳۰) پدر نظریه «دولت‌ملت» است. این نظریه در مسیر تکوین تاریخی و تجربی خود، در سال ۱۹۱۹ از سوی ماکس وبر با صراحت بیش‌تری مطرح شد. معنای صریح این اصل، عدم مشروعیت گروه‌های غیردولتی مسلح، ولو بر علیه رژیم‌های به‌غایت دیکتاتوری می‌باشد.»

در ادامه بیانیه آمده است: «در دیکتاتوری‌های خاورمیانه، سهم دستگاه‌های سرکوب و پلیس سیاسی از بودجه این مملکت‌ها، زیاد نیست و در همه دولت‌هایی که بمانند سوریه و لیبی و سومالی، دچار اضمحلال نشده و کارکرد خود را از دست نداده‌اند، مهم‌ترین بخش بودجه صرف سیستم تحصیلات، بهداشت و درمان، حفظ و توسعه زیرساخت‌های جامعه مثل راه‌ها و فرودگاه‌ها، دفاع از مرزها و امنیت عمومی است. این جنبه از دولت، تحت هیچ شرایطی نیابستی تعطیل شود یا موجودیت آن‌ها با مخاطره روبرو شود. به‌خاطر توجه به این نکته حیاتی است که بسیاری از نیروهای سیاسی امروز ایران به‌جای عبارات «سرنگونی» و «براندازی» از اصطلاحاتی بمانند «عبور» و «گذار» از رژیم فعلی، استفاده می‌کنند.»

بیانیه ادامه می‌دهد: «در دوران مدرن، رهبر کشور نه بزرگترین زمین‌دار کشور است، نه صاحب خزانه کشور است، نه شمشیرزن خوبی است، نه خودش الزاماً آموزش یا مقام نظامی دارد و نه با آمدن یا رفتن روسای دولت، ارتش‌ها تغییر ماهیت می‌دهند.»

طبق این بیانیه، برای مثال خامنه‌ای نه شمشیرزن، نه بزرگترین زمیندار و نه بزرگترین سرمایه‌دار و خزانه کشور نیست و ثروت‌های مملکت مال او نیست. عجب موضعی؟!

این بیانیه مکرر از سرکوب مردم کرد توسط حکومت اسلامی دفاع می‌کند:
«اعتماد به نیروهای سیاسی متعلق به اقلیت‌های کرد و دادن میدان عمل به آن‌ها، با اقدامات خشونت‌بار و نقض عهد از سوی این نیروها مواجه می‌شود، اما در پیش گرفتن سرکوب‌گرانه‌ترین سیاست‌ها (مانند ایران) با همین نیروها، باعث تمکین آن‌ها، خودداری آن‌ها از توسل به خشونت و حتی شرکت آن‌ها در پای میز مذاکرات بعد از ترور رهبران‌شان، در میز مشابه بعدی می‌شود!»

نویسندگان و امضاءکنندگان بیانیه در رابطه با کردهای ترکیه و سوریه، همان مواضع و تبلیغات رجب طیب اردوغان رئیس جمهوری فاشیست ترکیه را تکرار می‌کنند.

بیانیه می‌افزاید: «اگر اقلیت‌های انتیکمی معترض به وجود تبعیضات فرهنگی و زبانی، تصورات دوران سنتی از کشورگشایی و کشورسازی را لحاظ کنند، نیروهای سیاسی دیگر، به درستی حق خواهند داشت که مخالف هرگونه پرداختن به تغییر در مرکزیت‌زدایی و دادن بخشی از اختیارات مرکز به استان‌های و مناطق ملی باشند.»

در این بیانیه ادعا شده است: «وقوع انواع فجایع خونین یکی بدتر از دیگری در منطقه و بدتر شدن اوضاع کشورها با از بین رفتن دیکتاتوری‌های قبلی (نظیر دیکتاتوری‌های شاه ایران، رژیم کمونیستی افغانستان، صدام حسین، معمر قذافی، حسنی مبارک و...)، حاکمان و گروه‌های محکوم به نابرابری حقوقی را متوجه لزوم گفتگو و توسل به عقلانیت و خرد جمعی و ملی نموده است.»

در نتیجه‌گیری دشمنی و خصومت نویسندگان این بیانیه با مردم کرد در منطقه به اوج می‌رسد:
«بسیاری از نیروهای سیاسی مسلح کرد در این چهار کشور در چهل سال اخیر از مارکسیسم لنینیسم، استالینیسم - آپونیسم، طرفداری از محیط زیست (!)، فمینیسم، همکاری هم‌زمان با رژیم جمهوری اسلامی ایران و سه رژیم دیگر، همکاری با هر کشوری که به دنبال منافی در منطقه است، پیمانکاری و قبول سفارش برای تحقق هر پروژه‌ای، برای قدرت‌های بزرگ و کلا بطور آبی از هر ایدئولوژی و هر رنگ سیاسی دفاع کرده و سر اولین فرصت به همه این قول و قرارها پشت پا زده‌اند. ...»



در جمع‌بندی ضرورت دارد تاکید کنم که فراموش نکنیم که آذربایجان تاکنون در رشد و گسترش جنبش‌های مترقی و پیشرو سراسر جامعه ایران، نقش مهم و تاریخی ایفا کرده است. این نقش را نیز نباید نادیده گرفت. هم‌چنین تاریخ

طولانی است که در منطقه آذربایجان، کردها، ارمنی‌ها، آسوری‌ها و ...، با همدیگر زندگی مسالمت‌آمیزی داشته‌اند و بعد از این نیز باید داشته باشند. آن‌ها، برای مهمانی به آذربایجان نیامده‌اند که با فرمان گرایش‌های ناسیونالیستی خانه و کاشانه خود را ترک کنند. فراموش نکنیم که اگر این نظر و سیاست در جامعه ما غالب شود روزگار ما سیاه خواهد شد و ابتدا تهران با بیش از ۱۲ میلیون جمعیت که بسیاری از آن‌ها از خوزستان، از خراسان، سیستان و بلوچستان، آذربایجان، لرستان، کردستان، شمال ایران و غیره از نقاط مختلف کشور به آن جا نقل مکان کرده‌اند و با مردم فارس‌زبان این کلان شهر ادغام شده‌اند دچار جنگ داخلی و خونریزی و ویرانی قرار خواهد گرفت تا ارومیه، زاهدان، تبریز، اهواز، خراسان، رشت و ...

به این ترتیب، ما، باید جامعه‌ای بسازیم که در آن، همه شهروندان و ساکنان ایران، بدون در نظر گرفتن جنسیت، ملیت و باورهای سیاسی و مذهبی و غیره از آزادی، برابری و حقوق یکسان برخوردار باشند. همچنین همه زبان‌ها رایج در جامعه‌مان نیز به‌طور برابر در همه سطوح سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و آموزشی از آزادی کامل و برابر برخوردار گردند. در چنین روندی، زبان فارسی نیز به‌عنوان زبان سراسری کشور در همه مدارس و دانشگاه‌ها و در مناطقی که زبان محلی مردم فارسی نیست به‌عنوان زبان دوم تدریس شود و زبان مشترک همه ساکنان جامعه ایران محسوب گردد. بی‌تردید در چنین جامعه‌ای، خلاقیت‌ها و ابتکارات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شهروندان شکوفا می‌شود و همبستگی انسانی نهادینه می‌گردد.

پنج‌شنبه نوزدهم تیر ۱۳۹۹ - نهم ژوئیه ۲۰۲۰



پیش‌زمینه‌های تحرک ناسیونالیست‌ها و نژادپرستان آذربایجانی

پس از انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران تاکنون بیش‌ترین قدرت در حاکمیت جمهوری اسلامی، در دست آذری زبان‌هاست. اما این مسئله چه ربطی به میلیون‌ها مردم آذری دارد. آیا این‌ها از آذری‌ها کم کشته‌اند؟ آیا این حکومت جانی، حقوق و آزادی‌های مردم آذری را به رسمیت شناخته است؟ بنابراین، نیروهای آزادی‌خواه و برابری‌طلب مخالف کلیت حکومت اسلامی ایران، جنگ‌شان با حکومت اسلامی است نه با مردم فارسی زبان! پس ستم ملی و ممنوعیت زبان‌های مادری در ایران، یک واقعیت تلخ غیرقابل انکار است و این مسئله را به فارس زبان‌ها نسبت دادن، نه تنها غیر از این که به همبستگی انسانی و مبارزه متحدانه علیه کلیت حکومت اسلامی لطمه می‌زند، بلکه تاریخ و تجربه مردم کشورهای دیگر مانند یوگسلاوی سابق، رواندا و غیره نشان داده‌اند که تحریک احساسات ملی و برخورد‌های خصمانه با مسئله ملی، بسیار خطرناک است و نهایتاً به درگیری داخلی و نسل‌کشی منجر می‌گردد.

اما تا آن جا که به گرایش‌های پان‌ترکیسم برمی‌گردد آن‌ها تاکنون ده‌ها تشکل به‌وجود آورده‌اند و هر بار با تغییر سیاست‌ها در برخی کشورها، به‌خصوص جمهوری آذربایجان و ترکیه و حتی لابی‌هایی در حاکمیت آمریکا، از هم پشتیبان‌دهند و تشکل جدیدی را منطبق با سیاست‌های روز سرمایه‌داری این کشورها به وجود آورده‌اند.

برای نمونه، «احمد یوسفی سادات» معروف به «اوبالی» پس از ناامیدی از سازمانی به نام «داک»، اقدام به تشکیل یک سازمان دیگری به نام «گاماچ» نمود که آن نیز شکست خورد.

«فریدون پرویزنیا» در سال ۱۳۷۴ به همراه حسن احسنگر، اژدر تقی‌زاده و بیوک رسولوند تشکلی به‌نام «باب یا آذربایجان واحد» را تحت حمایت «ایلچی بیک» اولین رییس جمهور پان‌ترکیست جمهوری آذربایجان، پس از شوروی سابق بود. آن‌ها، به «محمودعلی چهرگانی»، ماموریت دادند تا شعبه‌ای از آن را در تبریز تاسیس نماید.

گاموح یا (جنبش بیداری ملی آذربایجان جنوبی)، یک گروه سیاسی راست و پان‌ترکیست بود که در سال ۱۹۹۵، توسط محمودعلی چهرگانی بنیان‌گذاری شد اما فعالیتش در ایران ممنوع اعلام شد. مجد علی چهرگانی، بعدها از این سازمان جدا شد.

در انتخابات مجلس شورای اسلامی سال ۱۳۷۴ محمودعلی چهرگانی از جمله نامزدهای انتخاباتی در تبریز بود. چهرگانی توانست با کسب آرای بالا به مرحله دوم انتخابات راه یابد. اما پیش از برگزاری مرحله دوم وزارت اطلاعات حکومت اسلامی ایران محمودعلی چهرگانی رد صلاحیت شد.

در سال ۱۳۷۷ نیز یک تشکل سیاسی از طرف ناسیونالیست‌های ترکیه برای مقابله با حکومت اسلامی ایران، تاسیس شد. این تشکل که «میللی شورا» نام داشت در روز اول مهر ۱۳۷۷ در استانبول و با مدیریت بیوک رسولوند برگزار شد. در این جلسه، «فریدون پرویزنیا» (آراز) و «نورالدین قروی» (آذر) از آلمان شرکت داشتند. قروی در آلمان، «آنادیل، یا زبان مادری» را منتشر می‌کرد.

«مجد مشتاق»، که برخی‌ها حتی او را عامل پلیس مخفی ترکیه (میت) می‌دانند پیش از انقلاب ۱۳۵۷، ساکن ترکیه بود و مدتی قبل سردبیر بخش فارسی «تی.آر.تی» بود. او، در دومین نشست این تشکل در آبان ۱۳۷۸، به آن پیوست.

کنگره اول داک (کنگره به اصطلاح آذربایجانی‌های جهان)، در ۱۹۹۷ در «لس آنجلس» تشکیل شد و نورالدین قروی، فریدون پرویزنیا و ...، در آن حضور داشتند.

در این کنگره، گرایش‌های متضادی وجود داشت اما در کنگره دوم احمد اوبالی و مجد مشتاق نیز به این جمع اضافه شدند و تقریباً یک گرایش یک‌دست پان‌ترکیست رهبری آن را به‌دست گرفت.

چهرگانی در انتخابات پارلمانی سال ۱۳۷۵، کاندید تبریز بود که رای آورد اما در رقابت‌ها جناحی و با فشار وزارت اطلاعات، مجبور به استعفا شد. چهرگانی، جزو ۶۴ نفری بود که در ۱۵ خرداد ۱۳۷۷ طی نامه‌ای به مجد خاتمی رییس جمهور وقت حکومت اسلامی، نسبت به «زاد و ولد» و «مهاجرت» بی‌رویه کردها در آذربایجان غربی اظهار نگرانی کرده بودند و طی آن نامه خواستار تمهیداتی برای جلوگیری از آن شده بود.

بخشی از آن نامه، چنین است: «... در این گوشه از خاک عزیز کشورمان نحوست و شومی چندین دهه قیل پدران‌شان را تکرار نمایند، که زادوولدهای بی حد و حصر و مهاجرت‌های بی‌رویه و نیز ادعاهای کذب و بی‌پایه و اساس یکی از نمایندگان مجلس و چند نویسنده دیگر که دولت باید برای آن تدابیری را اتخاذ نمایند شاهد این ادعای ماست...»

او، بعدها نیز مردم کرد را فقط مهمانان آذربایجان خوانده و طی اظهار نظری در سایت شخصی‌اش گفته است: «در حال حاضر ۵۰۰ هزار کرد در آذربایجان غربی زندگی می‌کنند که اگر رفتار عادی داشته باشند، هیچ مشکلی نیست و گرنه همان طور که آمده اند باید بروند.»

او و گروهش بارها خواستار اشغال شمال عراق توسط ارتش ترکیه شده‌اند و کرکوک و موصل را «سرزمین تاریخی ترک‌ها که به‌دست عده‌ای کرد اشغال شده» خوانده‌اند. آن‌ها، شدیداً کشتار ارمنه توسط ترک‌های عثمانی را انکار می‌کنند و در سایت او، مطالب و پیوندهای نژادپرستانه بسیار زیادی در مورد ارمنه وجود دارد. او، در مصاحبه‌ای با سی‌ان‌ان ترکی، بارها از لفظ «سگ‌های فارس» استفاده کرده است.

حتی هنگامی که چهرگانی در آذربایجان معلم بود از موضع یک حزب‌الهی، با آن بخش از شاگردانش که حس می‌کرد مذهبی نیستند به‌شدت بدرفتاری می‌کرد. همچنین او، گروه گروه شاگردانش به جبهه‌های جنگ ایران و عراق برده و قربانی اهداف غیرانسانی حکومت‌شان کرده است. بنابراین، چهرگانی مانند هر سیاست‌مدار راست و نژادپرست، نان را به نرخ روز می‌خورد و هر از چند گاهی رنگ عوض می‌کند تا از قافله هم‌فکرانش عقب نماند.

در واقع محمودعلی چهرگانی، یکی از چهره‌های مذهبی نژادپرست است که سال‌ها در خدمت حکومت اسلامی بود؛ اما هنگامی که از «بارگاه خلیفه مسلمین» رانده شد ناگهان به فکر «ترک» بودن خود افتاد و اعلام کرد که آذری‌ها در ایران، تحت ستم هستند؟! گویا هنگامی که او و هم‌فکرانش در خدمت حکومت جهل و جنایت اسلامی و بسیج جنگی آن بودند این ستم وجود نداشت؟

او، از زمانی که از ایران خارج شده تاکنون به‌دنبال قدرت‌های جهانی است. او، حتی در دوره دوم انتخاب بوش به ریاست جمهوری آمریکا، با ارسال پیام شادباش به او، از جمله از او درخواست کرده بود که «مهری» را که شامل حال «کردهای عراق» نموده چرا شامل حال آذری‌های ایران نمی‌کنند.

چهرگانی، جزو کسانی است که حدود یک دهه اخیر در لابی‌های آمریکایی جا خوش کرده و منتظر حمله آمریکا و متحدانش به ایران و یا راه انداختن «انقلاب نارنجی و رنگی» در این کشور بود.

اما با تغییر ریاست جمهوری در آمریکا و با آغاز مذاکره غیرمستقیم و مستقیم حکومت اسلامی ایران و آمریکا، عناصری همچون چهرگانی سرخورده شدند به‌طوری که از سیاست‌های تازه حاکمیت آمریکا در رابطه با ایران انتقاد کردند. برای نمونه، چهرگانی در مصاحبه‌ای که فوریه ۲۰۱۳، با «VOA azari» داشت، گفت «به‌نظر می‌رسد قدرت‌های جهانی ما را از پروژه‌های بزرگی نظیر خاورمیانه بزرگ کنار گذاشته‌اند و آن توجهی که به کردها دارند را نسبت به ما ندارند.»

او، در پاسخ به پرسشی در خصوص «وضعیت سیاسی قومیت‌گراها در آذربایجان» نیز گفت: «من از وضعیت فعلی حرکت‌مان راضی هستم. اما متأسفانه آذربایجان در کانون توجهات قدرت‌های بزرگ نیست. به‌نظر می‌رسد قدرت‌های جهانی ما را از پروژه‌ها کنار گذاشته‌اند. مثلاً در پروژه خاورمیانه بزرگ حساسیت و توجه به برخی قومیت‌ها (کردها) بسیار بالا است. اما چنین توجهی نسبت به ما وجود ندارد. نه آمریکا نه اروپا به ما توجه نمی‌کنند.»

چهرگانی، در ادامه مصاحبه با VOA azari، با انتقاد از دولت ترکیه نیز گفت: «در حالی که مقامات عالی‌رتبه دولت ترکیه در کشورهایی مثل مقدونیه به سرنوشت یازده هزار ترک تبار دقت نظر دارند، اما از سرنوشت چهل میلیون ترک در ایران صحبتی نمی‌کنند.»

او، همچنین در پاسخ به سؤال خبرنگاری صدای آمریکا در خصوص اظهارات سال گذشته که «دانا رورباکر کنگرسمن آمریکایی در خصوص لزوم استفاده ایالات متحده از نیروهای تجزیه‌طلب در آذربایجان شرقی و اردبیل برای فشار به حکومت ایران»، گفت:

«من شخصاً در این پانزده سال با نزدیک به ۲۰ کنگرسمن آمریکایی دیدار داشته‌ام و این اظهارات نتیجه فعالیت‌های ما است. ما گزارش‌های شفاهی و کتبی زیادی به این کنگرسمن‌ها از جمله رورباکر داده ایم و من از او تشکر می‌کنم و ما به تماس‌هایمان با ایشان ادامه خواهیم داد.»

چهرگانی، همچنین ناخرسندی خود را از حوزه جغرافیایی که رورباکر در نامه خود برای آذربایجان تعریف کرده بود را ابراز کرد. این سخنان چهرگانی، هم اکنون در سایت‌های اینترنتی به‌خصوص در سایت‌های آذری‌زبان، قابل دسترسی هستند.

اما در سال‌های اخیر، نیروهای جوان و موثر تشکیلات گاموح، چهرگانی را وادار کردند تا از رهبری این جریان کنار برود. نیروهای جدید این سازمان، شاید بیش از این اعتمادی به چهرگانی ندارند و یا شاید هم به نظریات جدید رسیده‌اند که با افکار پان‌ترکیستی و به‌غایت راست و کاریسما تیک چهرگانی مغایرت دارد.

محمود علی چهرگانی، در اوایل سال ۲۰۰۲ میلادی ایران را به قصد سخنرانی در اروپا، ترک نمود و اولین جلسه او در استکهلم برگزار شد. پس از پایان این جلسه و انتقاد من به او که چرا به حضار اجازه ندادند به‌طور شفاهی سنوالات خود مطرح کنند؛ همچنین صحبت‌هایش جنگ‌طلبانه و علیه ارمنی‌ها بود، به‌علاوه مطلبی را که قبلاً در نقد سیاست‌های او نوشته و منتشر کرده بودم خواستم به وی دهم؛ نخست با عکس‌العمل هیستریک او و سپس عقب‌نشینی و معذرت‌خواهی‌اش مواجه شدم. سرانجام این مسئله، به رادیو همبستگی کشید. در میزگردی که در رادیو همبستگی تشکیل شد من و آقای علیرضا اردبیلی از برگزارکنندگان جلسه چهرگانی و همچنین آقای حسن بهگر روزنامه‌نگار مستقل که آقای سعید افشار آن را اداره می‌کرد، شرکت داشتیم. من در این میزگرد از جمله به فراخوان خشونت‌طلبی و جنگ‌طلبی او که در سخنرانی‌اش با مشت بر روی میز می‌کوبید و می‌گفت: اگر این بار بین آذری‌ها و ارمنی‌ها جنگ دیگری آغاز شود دولت ما (جمهوری اسلامی)، باید از برادران مسلمان آذری‌مان دفاع کند در غیر این صورت، ما ارس را می‌شکافیم و اگر اسلحه هم نداشته باشیم با سنگ به کله ارمنی‌ها می‌کوبیم ... او، همچنین در این جلسه ادعاهای بی‌اساسی کرده و کارنامه دیگری از خود ارائه داد... این سخنان من با مخالفت علیرضا

اردبیلی روپرو شد. برای این که من مستند جواب اردبیلی را بدهم نشریه شماره پنج تریبون را که خود او نیز عضو هیات تحریریه سه نفره آن بود از کیفم درآوردم و گوشه‌هایی از گفت‌وگوی چهرگانی با یک نشریه که در تریبون نیز باز چاپ کرده بود را خواندم: «... تمام تلاشم این بود که آن را در چارچوب قوانین و احکام الهی بکنجام و با قوانین اسلامی و قرآنی آن را تطبیق بکنم. این حس در من با شروع جنگ تحمیلی به اوج خود رسیده بود و بنده جهت رضای آن تقریباً در طول جنگ تقریباً هر سال یک بار به جبهه اعزام می‌شدم و در وظایف ساده‌ای مثل تک‌تیرانداز، آرمیچی‌زن، راننده آمبولانس کار می‌کردم و دو بار نیز توسط خمپاره و تک تیرانداز عراق مجروح و یک بار نیز مصدوم شیمیایی شدم... از ۱۲ میلیون جمعیت تهران نزدیک به ۸ میلیون آذربایجانی هستند که قریب به ۷ میلیون آن‌ها بی‌سرمایه و بدون امکانات مالی است. بنده به این نتیجه رسیده‌ام که وضع اقتصادی آذربایجان وخیم است باید در چارچوب ایران و نظام اسلامی و قانون از آن دفاع نمود و حتی دست این سرمایه‌داران را بوسید و به آذربایجان برگرداند... در مناطقی که ناظران بودند اعلام کردند که شب رای شمرده شد شما دارای سه هزار رای بودید ولی صبح می‌دیدیم که رای خیلی شده و این عدد حدود ۲/۱ یا ۳/۱ به فرمانداری اعلام شده است. در هر حال شکایت‌هایی کردیم ولی گوش شنوایی نبود...» (منبع: دکتر چهرگانی در گفت‌وگویی صریح و بی‌پرده، تنظیم از: آلتای؛ تریبون شماره ۵، تابستان ۱۹۹۹، سولنا - سوند، به نقل از هفته‌نامه مبین)

او، در ادامه اعتراض به دست کاری آرای خود، دستگیر و مدت کوتاهی زندانی شد. سپس او، به خارج کشور آمد و فعالیت سیاسی خود را در بده و بستان و معامله با لابی‌های ترک - آمریکا، پیش برده و هنوز هم می‌برد. بنابراین، چهرگانی هم مذهبی و متعهد به نظام اسلامی، عاشق جنگ و کشتار و هم به حدی «محرّم» حکومت اسلامی بود که به او اجازه داده بودند کاندید مجلس شورا اسلامی شود. به گفته خودش، حس خشونت و جنگ‌طلبی و انتقام‌جویی در وجودش به حدی فوران می‌کرد که او، برای کم کردن جوش و خروش آن، هر سال داوطلبانه به جبهه‌ها جنگ ایران و عراق می‌رفت تا با آدم‌کشی، این حس خود را کمی مهار کند...

جنگ نرده را عناصر حکومت اسلامی آغاز کرد

در چنین شرایطی، نه «امام» که خود سردهسته تروریست‌ها و آدم‌کشان بود و نه هیچ مسنول دیگری در حکومت اسلامی، واکنشی برای قتل‌عام مردم قارنا نشان دادند و عاملین آن نیز هرگز مورد سوال نیز قرار نگرفتند. برعکس با این قتل‌عام، جایگاه حسنی و تروریست‌های تحت امر او، در حاکمیت محکم شد و هم‌چنان نماینده امام در استان آذربایجان غربی و امام جمعه ارومیه و مقام حکومتی که در این منطقه حرف اول و آخر را می‌زد تا زمان مرگش باقی مانده و حتی بارها مورد تقدیر قرار گرفت.

آیت‌الله خمینی، در ادامه کشتار مردم کردستان و سرکوب دستاوردهای انقلاب، بی‌شرمانه علیه مردم حق‌طلب کردستان، تبلیغات گسترده با هدف تحریک مردم راه انداخته بود، می‌گفت: «مرزها را آزاد کردند، قلم‌ها را آزاد کردند، گفتار را آزاد کردند، احزاب را آزاد کردند، به خیال این که این‌ها یک مردمی هستند... این‌ها خرابکارند، دیگر با این اشخاص نمی‌شود با ملایمت رفتار کرد... این‌ها یک جمعیت خرابکار هستند، یک جمعیت فاسد هستند. این‌ها را ما نمی‌توانیم که بگذاریم که هر کاری که دل‌شان می‌خواهد بکنند. حالا هم اعتراض کرده‌اند که خود شماها دارید این کارها را می‌کنید. نظیر آن‌ها که پریروز و چند روز پیش آن خرابکاری را کردند... خودشان ایجاد غائله می‌کنند بعد گردن مردم می‌گذارند... یک چنین مردمی هستند... با این‌ها باید با شدت رفتار کرد و با شدت رفتار می‌کنیم...»

یکی دیگر از قتل‌عام‌های حکومت اسلامی در کردستان، در روستایی به‌نام «ایندرقاش» سازمان‌دهی و اجرا شد. روز ۱۳ آبان سال ۱۳۵۹، افرادی تحت عنوان کمیته ارومیه و بسیج، که توسط حجت‌الاسلام ملاحسنی و عظیم معبودی فرماندهی می‌شدند، برای پاک‌سازی روستاهای مهاباد - منطقه شاروپران - وارد ده ایندرقاش شدند. ده ایندرقاش و ده دیگری به‌نام یوسف کند، در ده کیلومتری شمال خاوری مهاباد قرار دارند. پیش از هجوم سپاه پاسداران و ارتش به منطقه، محل تمرکز پیشمرگان و حزب دموکرات بوده است. هنگامی که حسنی و اعضای کمیته بسیج به سرپرستی معبودی به ده می‌رسند، به‌نام پاک‌سازی و خلع سلاح از مردم طلب اسلحه می‌کنند و مردم می‌گویند که ده روز قبل سپاه به منطقه آمده و سلاح‌ها را تحویل گرفته است. افراد حسنی، بدون توجه به نظریات مردم و سندی که بیان‌گر تحویل اسلحه به سپاه بود، به مردم پورش می‌برند و نخست تا روز بعد به آن‌ها فرصت می‌دهند که سلاح خود را تحویل دهند. سپس مردم بی‌سلاح و بی‌دفاع این ده را نیز مانند مردم ده قارنا، قتل‌عام می‌کنند. این جانین و آدم‌کشان حرفه‌ای، در کم‌تر از دو ساعت، ۳۵ نفر از روستائیان را به قتل می‌رسانند. گروه ملاحسنی و کمیته بسیج معبودی، هر کسی را که در این روستا و اطراف آن می‌دیدند به رگبار گلوله می‌بستند.

در ۱۷ آبان و چهار روز پس از کشتار در ایندرقاش، افراد بسیج ارومیه و نرده که با فرماندهی ملاحسنی و عظیم معبودی، به قصد پاک‌سازی روستاها، عازم صوفیان اشنویه می‌شوند به روی مردم این ده تیراندازی می‌کنند و از جمله روحانی ده و معلم آن، جمعا ۱۳ نفر را کشته و ۲۰ نفر را نیز زخمی می‌کنند.

گروه تحت فرمان ملاحسنی، چنین جنایاتی را در ابعاد مختلفی در روستاهای دیگر کردستان، روستاهایی چون نالوس در اشنویه، ده سراوکانی، کلیج در منطقه پیرانشهر، ده صوفیان، شادله در نرده و قره قشلاق، ایندرقاش، داشخانه و... مرتکب جنایت می‌شوند و بسیاری از مردم بی‌گناه و بی‌سلاح این روستاها را تحت عنوان «پاک‌سازی» قتل‌عام می‌کنند.

ملاحسنی، در سفر احمدی‌نژاد رییس جمهوری وقت به ارومیه، ضمن تقدیر از او گفته است: «اگر باری که بر دوش احمدی‌نژاد است بر دوش خر می‌گذاشتند تا حالا مرده بود!!»

احمدی‌نژاد نیز جایزه‌ای به حسنی اعطا کرد در واقع تشویق هر چه بیش‌تر جهل و جنایت و ترور و آدم‌کشی حکومتی بود. بنا به گزارش رسانه‌های حکومتی، «غلامرضا حسنی، امام جمعه ارومیه از سوی محمود احمدی‌نژاد، نشان درجه یک شجاعت دریافت کرد.» خبرگزاری حکومتی فارس، در این‌باره نوشت، احمدی‌نژاد روز یک‌شنبه ۱۴ فروردین ۱۳۹۰، در جلسه اعضای هیات دولت این نشان را به حسنی اعطا کرده است.

رییس جمهوری که خود سابقه طولانی در ترور و آدم‌کشی و تیر خلاص زنی به زندانیان سیاسی اعدام شده دارد طبیعی است که به همکیشان خود «نشان درجه یک «جنایت» اعطا کند. به علاوه احمدی نژاد، در سال‌های نخست انقلاب ۵۷، در آذربایجان و کردستان، به‌ویژه زیر دست ملاحسنی آموزش‌های ترور و آدم‌کشی یاد گرفته و ارتقا مقام پیدا کرده است باید به این شکل از «استاد» خود، «قدردانی» به عمل آورد!

پیش‌تر نیز، مدیرکل سازمان میراث فرهنگی آذربایجان غربی، از سازمان میراث فرهنگی ایران تقاضا کرده بود که نام غلامرضا حسنی در فهرست «آثار معنوی» ثبت شود.

اسدالله علیزاده، مدیرکل سازمان میراث فرهنگی آذربایجان غربی، اسفند ماه سال ۸۸، به خبرگزاری ایلنا، گفته بود که «امیدوار است نام آقای حسنی، امام جمعه ارومیه به‌عنوان میراث فرهنگی ایران» به ثبت برسد.

علیزاده گفته بود که امام جمعه ارومیه در وقایع اوایل «انقلاب اسلامی ایران» در استان ارومیه و برخورد با گروه‌هایی نظیر حزب دموکرات و کومه‌له کردستان «نقش اساسی» داشته و از «عناصر کلیدی» در منطقه نرده بوده و «غلام رضا حسنی شایسته» آن است که نامش در فهرست آثار معنوی ایران ثبت شود.

حسنی در سال ۱۳۸۶ - ۲۰۰۸، در مصاحبه با هفته‌نامه چلچراغ گفته بود: «آثار باستانی دو نوع هستند. آن‌هایی که در خدمت اسلام هستند باید حفظ شوند و بقیه باید تخریب و نابود شوند.»

حسنی، در دور اول انتخابات مجلس از ارومیه کاندیدا شده و وارد مجلس شد و به کمیسیون دفاع رفت. حجت الاسلام غلامرضا حسنی، چند سال پیش خاطرات خود را منتشر کرده است.

حسنی، به‌حدی جانی و بی‌رحم است که حتی به فرزند خود نیز رحم نکرد. ملاحسنی، امام جمعه و سرپرست کمیته‌های آذربایجان غربی و نماینده مجلس و نماینده رهبری نیز بود در راس ارگان‌های اجرایی حکومت، از اشخاصی مانند معبودی و مراد قطاری که دارای سوابق مشخص ساواکی بودند و سیاست‌های نژادپرستانه ضدکرد نیز داشتند، در منطقه کردستان و آذربایجان غربی، فجایع بسیار زیادی به‌بار آورده است. او، علاوه بر دامن زدن به جنگ داخلی در کردستان، مرتکب قتل‌عام و جنایت علیه بشریت شده است.

ملاحسنی، در بخشی از خاطراتش چنین می‌نویسد: «... او (رشید، پسر بزرگ ملاحسنی) پس از پیروزی انقلاب ناگهان به گروه سیاسی سازمان فدائیان خلق پیوست و از سران آن‌ها شد، به‌طوری که مسئولیت شاخه آذربایجان غربی بر عهده او بود... آن وقت نماینده مجلس و در تهران بودم. یک روز رشید به تهران آمده بود. جایش را شناسایی کردیم. در کمیته انقلاب تهران با آیت‌الله مهدوی کنی تماس گرفتم و گفتم یک موردی هست، چند نفر مسلح بفرستد. نگفتم پسر هست. یکی از محافظان خودم به‌نام آقای جلیل حسنی را نیز همراه آن‌ها کردم. او از بچه‌های کمیته ارومیه بود و الان به تجارت مشغول است. گفتم اگر مقاومت یا فرار کند بزنید نگذارید فرار کند و اگر هم تسلیم شد، دستگیر کنید و به کمیته تحویل بدهید. آن‌ها رفتند و او را دستگیر کردند. رشید چند روزی در کمیته تهران بود. بعد برای بازجویی و محاکمه به تبریز انتقال دادند. او چون محل فعالیت‌هایش استان آذربایجان بود در این شهر محاکمه و به اعدام محکوم شد و بلافاصله حکم اجرا گردید... حتی بعد از اعدام جنازه‌اش را هم به ما تحویل ندادند. وقتی خبر اعدام رشید را شنیدم، چون به وظیفه خود عمل کرده بودم هیچ ناراحت نشدم. من در مورد انقلاب با هیچ شخصی ولو پسرم باشد، شوخی ندارم و با هیچ احدی در این مورد عقد اخوتی هم نبسته‌ام. هنوز هم اگر یکی از فرزندانم بر ضدانقلاب و رهبری خدای ناکرده فعالیت کند، همان کاری را خواهم کرد که با رشید کردم. حقیقت این است که رشید مستحق اعدام نبود. او جنایتی را مرتکب نشده بود، یا کسی را نکشته بود تنها جرمش این بود که گرایش شدید کمونیستی داشت و این هرگز منجر به اعدام کسی نمی‌شود. حداکثر این، این است که باید به حبس ابد محکوم می‌شد. متأسفانه قاضی پرونده همین‌طور فله‌ای حکم صادر کرده بود. من آن وقت سرم خیلی شلوغ بود، به مسائل انقلاب در ارومیه و منطقه اشتغال داشتم... می‌خواستم به این نکته اشاره کنم که متأسفانه در اوایل پیروزی انقلاب، یک سری افراد وابسته به گروه‌های به‌ظاهر اسلامی و انقلابی در بعضی ارگان‌ها و به خصوص در دستگاه قضایی نفوذ کرده بودند و دست به یک سری کارها و صدور احکام تند و تیز می‌زدند که هیچ ارتباطی با نظام اسلامی و شخصیت‌های اصیل انقلاب نداشت. خودم در ارومیه به این افراد مبتلا بودم...»

البته این جانی، شاید بعدها در مورد دستگیری و اعدام رشید، ذره‌ای دچار «تزلزل» و «عذاب وجدان؟!»، شده، واقعه را این چنین تحریف می‌کند. چون که کسانی که رشید را دستگیر کردند و کسانی که اعدامش کردند همگی ملاحسنی و رشید را خوب می‌شناختند و بدون اجازه ملاحسنی، موسوی تبریزی جرات نمی‌کرد حکم اعدام رشید را صادر کند تا چه برسد جنازه او را تحویل خانواده‌اش ندهند. چه‌طور ملاحسنی این قدرت را داشت که رشید را در تهران دستگیر و به تبریز انتقال دهند اما قدرت تحویل گرفتن جنازه او را نداشت؟

آن‌طور که من از طریق فامیل‌هایم که با ملاحسنی در ارومیه در محله ای به‌نام «بند» همسایه بودند شنیده بودم رشید برخلاف ادعای پدرش، قبل از انقلاب و دوره‌ای که دانش‌جو بود به چریک‌ها پیوسته بود. این موضوع را خود ملاحسنی هم می‌داند. همچنین یادم می‌آید که ملاحسنی از همان روزهای نخست پیروزی انقلاب ۵۷، به همسرش هشدار داده بود رشید را هر جا ببینم شکم او را تا آخرین گلوله کلاشینکف، سوراخ سوراخ خواهم کرد. رشید آدم شوخ‌طبعی بود و همواره برای پدرش جوک درست می‌کرد. از این‌رو، هر موقع رشید در ارومیه، به دیدن مادرش می‌رفت درمی‌گفت که به باغی باز می‌شد باز می‌گذاشتند تا اگر ملاحسنی از در اصلی خانه وارد شد رشید از در فرعی فرار کند. در آن دوره، همه خانه‌هایی که در این محله لوکس واقع شده بودند شکل ویلایی داشتند و پارک بزرگ و خوش آب و هوایی نیز پشت آن‌ها قرار داشت و کمی پایان‌تر هم رودخانه‌ای جاری بود که زیبایی خاصی به این منطقه می‌داد به‌عنوان تفریگاه مورد استفاده قرار می‌گرفت. ما فامیل نزدیکی داشتیم که با ملاحسنی همسایه بودند مادر رشید، این مسپله به آن‌ها تعریف کرده بود و من هم در آن دوره، از زبان آن‌ها شنیده بودم.

بهار علی ثروت دبیر باننشسته ساکن نرده، از نقش ویژه «حسنی» چنین یاد می‌کند: «درست در زمانی که وضع دفاعی مردم نرده وخیم شده بود آقای حسنی وارد شهر شد و برای مدافعان شهر نیرو و مهمات آورد و مانع از سقوط شهر شد.» در واقع با ورود مسلحانه حجت‌الاسلام حسنی و نیروهایش به این شهر، همراه با کشتار مردم کرد و غارت اموال آن‌ها بود.

این همه تنها گوشه بسیار کوچکی از نقش جنایت‌کارانه و تروریستی ملاحسنی در وقایع کردستان است. وقایعی که بسیار پیچیده‌تر و مستلزم تحلیل‌ها و بررسی‌ها و بازبینی‌های عمیق و گسترده‌تری می‌طلبند.

فقط از مهر ماه ۱۳۵۸ و طی مدت جنگ حکومت اسلامی علیه مردم کردستان، حدود یک صد مورد درگیری توسط منابع رسمی حکومتی گزارش شده است که طی آن، صدها تن کشته و هزاران زخمی و ده‌ها هزار تن نیز آواره شده‌اند. بنابراین، ۴۱ سال است که حکومت اسلامی از جمله در کردستان، جنایت پشت جنایت می‌آفریند اما هنوز هم موفق نشده است مردم آزادی‌خواه این منطقه را مرعوب سیاست‌های خود سازد. به‌علاوه کردستان، در این مدت به یک دژ محکم و شکست‌ناپذیر همه آزادی‌خواهان جامعه ایران و جنبش‌های اجتماعی آزادی‌خواه و برابری‌طلب و عدالت‌جوی سراسر کشور تبدیل شده است.



شایان ذکر است که آذربایجان، محل بروز انقلاب‌ها، حماسه‌ها کور اوغلوها، قاجاق نبی‌ها، مبارزات انقلابی و عدالت‌جویانه و سوسیالیستی حیدر عمو اوغلوها، جعفر پیشه‌وری‌ها، صمد پهرنگی‌ها، دهقان‌ها و سرزمین زندگی مشترک و مسالمت‌آمیز با همه ملیت‌ها و زبان‌های مختلف، به‌ویژه مردم کرد است. نام آذربایجان از اتروپات که آذربایجان را از چنگال اسکندر رهاند و تا سالیان دراز خود و خاندانش سر رشته‌دار این سرزمین بودند، گرفته شده است. بنابراین، تفکر پان‌ترکیسم در آذربایجان ایران ریشه تاریخی ندارد و عمدتاً به دوره اخیر پس‌فروپاشی شوروی و استقلال جمهوری آذربایجان و ترکیه برمی‌گردد.

برای مثال، حیدرخان عمو اوغلو از شخصیت‌های برجسته و از انقلابیون مبارز آذربایجان و سراسر ایران بود. وی یکی از بنیادگذاران نهضت مشروطه و پایه‌گذاران جنبش کارگری و از پیشاهنگان ترویج اندیشه مارکسیسم در ایران و دبیرکل حزب کمونیست ایران بود. او هم اهل علم بود و هم اهل عمل انقلابی.

ستارخان بازوی نیرومند انقلاب مشروطه، که دسته‌های فدایی تحت رهبری حیدر عمو اوغلو را تا آخرین روزهای مقاومت تبریز در کنار خود داشت.

همیشه می‌گفته است: «حرف همان است که حیدر خان بگوید...»

حیدر عمو اوغلو از انقلابیون قفقاز و از پایه‌گذاران حزب سوسیال‌دمکرات، حزب عدالت و بعدها حزب کمونیست ایران بود در بیستم دسامبر ۲۹ آذر ۱۲۵۹ - ۱۸۸۰ میلادی در شهر اورمیه از پدری به نام علی‌اکبر افشار و مادری به نام زهرا خاتم متولد شد... پدرش پزشک داروساز بود و در تهران تحصیلات خود را به اتمام رسانده بود.

حیدر عمو اوغلو همراه خانواده خود مقیم ارمنستان شد و در ۸ سالگی به مدرسه رفت و دوران تحصیلات را بعنوان شاگرد ممتاز به پایان رساند. سپس در دانشکده فنی تفلیس که تنها دانشکده فنی در تمام قفقاز بود تحصیلات خود را در رشته مهندسی برق به اتمام رساند. در همین سال‌ها بود که علاوه بر آشنایی با انقلابیون مشهور قفقاز به کشورهای اروپایی نیز سفر کرد. وی ضمن تسلط به زبان‌های آذربایجانی، فارسی، روسی، ارمنی، گرجی و همچنین به زبان‌های فرانسه، آلمانی و ایتالیایی نیز آشنایی داشت.

حیدرخان بعد از پایان تحصیلات به باکو رفت و در صنایع نفتی «تقی‌اف» به کار مشغول شد. در این هنگام حزب اجتماعیون به رهبری «نریمان نریمان‌اف» در باکو تشکیل شد و حیدرخان به عضویت کمیته مرکزی این تشکیلات سیاسی انتخاب گردید.

پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه حیدر عمو اوغلی مسافرتی به کشورهای اروپایی نمود. وی در این مسافرت‌ها به تکمیل معلومات فنی و دانش سیاسی، خود پرداخت. حیدرخان طبق توصیه انجمن مجاهدین فنون ساختن بمب و سایر اسلحه و ادواتی که به کار مبارزه انقلابی می‌خورد آموخت. در سال ۱۹۰۷ میلادی - ۱۲۸۶ شمسی، وی مجدداً به ایران بازگشت و فعالیت انقلابی خود را در راس مجاهدین و مبارزین نهضت مشروطیت از سر گرفت.

عارف قزوینی شاعر و ترانه‌سرای ایران، حیدر عمو اوغلی را چکیده انقلاب نامیده و تصنیف معروف «از خون جوانان وطن لاله دمیده» را به حیدر عمو اوغلی هدیه کرده است.

قیام تبریز در عصر استبداد صغیر که به تجدید بنای مشروطیت در ایران قرن نوزدهم منجر شد، نتیجه زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی آن منطقه بود که پیش‌تر به دلیل استبداد حکومتی ناشی از حضور محمدعلی‌میرزا، اجازه تبلور نمی‌یافت. اما زمانی که عامل سیاسی یادشده ضعیف‌تر شد، رخنه اندیشه‌های نو در قالب افکار مشروطه‌خواهی، در میان مردم آذربایجان بسیار سریع، گسترش یافت. تبریز، دروازه افکار سیاسی نو بود، از قبل آمادگی خیزشی عمومی را در خود داشت و اینک، نارضایتی از جو سیاسی، سیر شکل‌گیری قیام را تسریع می‌کرد. در غیاب ولیعهد محمدعلی‌میرزا، مراکزى مانند انجمن ایالتی و مرکز غیبی، اداره شهر را به‌دست گرفتند و رهبران قیام، با تأثیرپذیری از اندیشه‌های سوسیال‌دموکرات‌های مستقر در تبریز و مجاهدان قفقازی، پرچمدار سیل عظیمی از مردم شدند که هر یک با انگیزه‌های مختلف به قیام پیوسته بودند و یگانه راه بهبود وضع خویش و انقلاب مشروطه در سراسر ایران می‌دانستند. در این بین، هرچند دولت مرکزی تمام توان خویش را برای سرکوب این قیام به‌کار گرفت، اما مقاومت مردم تبریز سرانجام به عقب‌نشینی حکومت و گسترش قیام به سایر شهرها منجر گردید که فرجام آن چیزی جز احیای مشروطیت نبود.

رضا خان که توسط کودتایی طراحی شده در سوم اسفند ماه سال ۱۲۹۹ شمسی به قدرت رسیده و در سال ۱۳۰۴ با عزل احمد شاه قاجار، خود را شاه خواند، تا شهریور ماه ۱۳۲۰ در نهایت استبداد و در همکاری فکری و عملی تنگاتنگ با هیتلر حکومت کرد.

در طول این مدت، نه تنها از آزادی و دموکراسی کوچک‌ترین نشانه‌ای در ایران وجود نداشت، بلکه رضاخان کلیه دستاوردهای انقلاب مشروطیت را نیز از بین برده و در ثروت‌اندوزی و غصب اموال مردم دست کمی از آخوندهای حاکم امروز نداشت. رضاخان میرپنج که پیش از رسیدن به قدرت آهی در بساط نداشت، با قلدری و زورگویی، املاک برخی از مالکین بزرگ را تصاحب کرد و به بزرگ‌ترین مالک ایران تبدیل شد. چنان که در زمان برافتادن از قدرت و تبعید از ایران توسط متفقین، مالک بیش از ۲ هزار پارچه از آبادترین دهات ایران بود.

در چنین شرایطی، در سرتاسر آذربایجان، فرقه دموکرات به رهبری جعفر پیشه‌وری از کمونیست‌ها و مبارزین قدیمی، قدرت سیاسی را در دست گرفت. بی‌گمان این واقعه، در تاریخ معاصر ایران، بسیار مهم بوده است. در سال ۱۳۲۴، جمهوری‌های دموکراتیک در آذربایجان و کردستان ایران تاسیس شدند.

فرقه دموکرات که در روز ۲۱ آذر سال ۱۳۲۴ در آذربایجان، به قدرت رسید اصلاحاتی وسیعی در شرایط زنان، کارگران و آحاد مردم هم چون لوله‌کشی، اسفالت‌کشی، تاسیس مدرسه و دانشگاه و... به‌وجود آورد.

در نتیجه در ۲۱ آذر ۱۳۲۵، این جنبش مردمی به شکل وحشیانه‌ای از سوی حکومت مرکزی و آتش و فنودال‌های محلی سرکوب و هزاران نفر از افراد آن که برای آزادی، برابری و عدالت اجتماع مبارزه کرده بودند به جوخه‌های اعدام سپرده شدند. برخی از تاریخ‌نگاران و روزنامه‌نگاران با استناد به منابع مختلف، تعداد اعدامی‌ها را در همان روزهای نخست بیش از ۲۵۰۰ تن در تبریز نوشته‌اند. ۸۰۰۰ هزار زندانی، ۳۶۰۰۰ تبعیدی به مناطق جنوب و ۷۰ هزار پناهنده به آن سوی ارس، از اقدامات وحشیانه و سرکوبگرانه و نسل‌کشی حکومت مرکزی ایران بوده است.

آنچه در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ در آذربایجان اتفاق افتاد، جنایت علیه بشریت و نسل‌کشی است و فراموش نخواهد شد تا چه برسد این بار نژادپرستان امروزی، آذربایجان را به‌سوی نسل‌کشی جدید سوق دهند.

این اقدامات تاریخی در آذربایجان آزادی‌خواه و آن‌هم در تبریز که قلب انقلابات ایران، از انقلاب مشروطیت تا انقلاب ۵۷ بوده، اکنون اجازه نخواهد داد یک مشت جاهل و گروه‌های پان‌ترکیست به مردم کرد حمله کنند که سرشان به مثلث شوم «آنکارا - باکو - واشینگتن» وصل است تا این‌چنین مردم آذربایجان و تاریخ درخشان آن را آلوده کنند.

در تاریخ ایران، حکومت‌های ناسیونال فاشیستی پهلوی و هم حکومت اسلامی فاشیسی، نه تنها زبان‌های مادری غیر از زبان فارسی را در سراسر ایران ممنوع کرده‌اند، بلکه هر کسی هم خواهان آزادی زبان مادری‌اش در ادارات، سازمان‌ها، احزاب، نهادهای دموکراتیک، رادیو و تلویزیون، روزنامه و مجله، مدرسه و دانشگاه شده، به‌عنوان «تجزیه طلب» و به «خطر انداختن تمامیت ارضی کشور»، به وحشیانه‌ترین شکلی سرکوب و زندانی و شکنجه و حتی اعدام کرده‌اند.

این رضاشاه بود که با سرکوب بی‌رحمانه دستاوردهای انقلاب مشروطیت، زبان‌های مادری مناطق مختلف ایران غیر از زبان فارسی را ممنوع کرد بدون این که حتی به آرای مردم مراجعه کند. بنابراین، در موضع‌گیری‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بسیار مهم است که مردم فارس زبان مورد خطاب و نقد قرار نگیرند. چرا که آن‌ها در ممنوعیت زبان‌های مادری مناطق مختلف ایران، نقشی نداشته‌اند و تنها حاکمیت‌ها هستند که این جنایت بزرگ را در حق اکثریت شهروندان ایرانی مرتکب شده‌اند. به‌عبارت دیگر، مردم فارس زبان هم مانند همه مردمی که با زبان‌های دیگر تکلم می‌کنند متشکل از گرایش‌های مختلف سیاسی و اجتماعی است. همان‌طور که ما در جامعه ایران گرایش‌های سیاسی پان‌فارس‌پرستان، پان‌ترکیسم و پان‌عربیسم و غیره هم داریم.

تاریخ کردستان و آذربایجان تاریخ مشترک مبارزه و تلاش و آگاهی است و از این‌رو، نباید اجازه داد گروهی نژادپرست از درون حکومت فاشیست اسلامی و یا بیرون از آن، این روابط تاریخی و کنونی و آتی را خراب کنند و جنگ ترک و کرد نقده را که ملاحسنی امام جمعه معروف ارومیه و معبودی در اوایل انقلاب راه انداخته بودند در آینده نیز تکرار کنند. اکنون شهروندان کرد و ترک آذربایجانی به‌ویژه در آذربایجان غربی، آن‌چنان در هم تنیده شده‌اند و از هر نظر به هم وابسته‌اند که جدا کردن آن‌ها مانند جدا کردن گوشت و پوست است و امکان‌پذیر نیست.

به‌علاوه طبیعی‌ست که باید همه شهروندان جامعه ایران فارغ از ملیت، ملیت، باورهای سیاسی و عقاید مذهبی، از حقوق یک‌سان و برابری برخوردار گردند از جمله باید همه زبان‌های مادری در ایران آزاد شوند و این هم امر مبارزه مشترک همه خلق‌های تحت ستم ایران است. این مبارزه نیز نه بر علیه مردم فارس زبان، بلکه مسقیما بر علیه حکومت جهل و جنایت و فاشیست اسلامی ایران است. از این‌رو، حکومت اسلامی تلاش می‌کند با سیاست «تفرقه بیانداز و حکومت کن» بین مردم ترک، فارس، عرب، بلوچ، کرد، ترکمن و غیره جدایی و خصومت بیاندازد و ناسیونالیست‌ها و ملی‌گراها نیز آلت دست این بازی خطرناک محسوب می‌شوند تا از آب گل‌آلود ماهی خود را بگیرد. در حالی که همه خلق‌های سراسر ایران از تهران تا اهواز، از خراسان تا تبریز، از سنجند تا رشت درد مشترک و دشمن مشترک دارند. درد مشترک‌شان آزادی، برابری، دموکراسی و عدالت است و دشمن مشترک‌شان هم حکومت اسلامی و البته همه گروه‌های نژادپرست و فاشیست است. یعنی همه گرایش‌های عقب مانده و ارتجاعی‌تر سیستم سرمایه‌داری؛ سیستمی که نوع مدرن آن در اروپا و آمریکا سیاست‌های راست و نژادپرستانه پیش گرفته‌اند و نوع عقب مانده‌های آن نیز در سوریه، افغانستان، عراق، ترکیه، ایران، عربستان، اسرائیل، هند و قاره آفریقا مشغول جنگ‌های فرقه‌ای ملی و مذهبی و استثمار شدید نیروی کار هستند.

از آن واقعه هولناک چهل سال می‌گذرد و آن رویداد فراموش شده است. اکثریت مردم نقده در این چهار دهه به دنیا آمده‌اند و هیچ تصویری از آن سال‌ها ندارند. هم‌اکنون مردم کرد و آذربایجانی در کنار هم با صفا و صمیمیت و دوستانه زندگی می‌کنند، البته اگر عوامل حکومت اسلامی و یا اپوزیسیون ناسیونالیست و ملی‌گرای آن بگذارند!

شکی نیست که جریان‌های «پان‌ترکیست» اعم از طرفداران «آتاتورک»، «گرگ‌های خاکستری»، طرفداران «الچی بیک»، علی‌اف و... گرایش‌های فوی ناسیونالیستی و نژادپرستی دارند. طرفداران «چهرگانی» و به‌طور کلی نژادپرستان آذری، اهداف و سیاست‌های خود را با اهداف و سیاست‌های لابی‌هایی در حاکمیت ترکیه، آمریکا، جمهوری آذربایجان و... هماهنگ می‌کنند اما خوشبختانه جایگاه چندان در نزد مردم آذربایجان، به‌ویژه کارگران و نیروهای آگاه جامعه ندارند. چرا که چنین سیاست‌هایی، نه تنها ربطی و نفعی برای مردم حق‌طلب و آزادی‌خواه آذربایجان ندارد، بلکه بسیار هم مضر و خطرناکند!

*گفت‌وگویی صدای نو در سیدنی - استرالیا با بهرام رحمانی در باره حمله گسترده ترکیه و ایران به کردستان عراق.

لینک این گفتگو: <https://youtu.be/a2gmXjyozno>